

**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14020901**

مقرر: مسعود عطارمنش

**موضوع:** المقدمة/الوضع /اقسام الوضع

# ثمرات بحث از معنای حروف

اصول­دانان در تحلیل حقیقت معنای حروف، بحث­های بسیاری را مطرح نموده­اند. مرحوم آقای صدر پس از بحث­های مفصلی که در این زمینه مطرح می­کنند، به ثمرات این بحث اشاره می­کنند.

## روشن­تر بودن بحث از ثمرات، از اصل تحلیل معنای حروف

به نظر می­رسد بسیاری از ثمرات و یا تمام آن­ها، روشن­تر از تحلیل خود معنای حروف هستند؛ در نتیجه می­بایست از طریق این ثمرات، به تحلیل معنای حروف بپردازیم؛ به عبارت دیگر درک وجدانی ما از ثمرات، مقدم است بر درک وجدانی ما از معنای حروف.

نخست به ثمرات مزبور اشاره نموده و سپس وجه مقدّم بودن آن­ها بر بحث از مبانی مختلف در معنای حروف را بیان می­کنیم.

یکی از شیوه­های مهم برای بررسی صحت و سقم مبانی مربوط به تحلیل معنای حروف، توجه به ثمرات است؛ به این شکل که نخست درک وجدانی خود از ثمرات را معیار قرار داده و چنانچه مبنایی با این درک وجدانی در تضادّ بود متوجه نادرست بودن این مبنا می­شویم نه اینکه درک وجدانی خود را تخطئه کنیم.

### ثمرات بحث از معنای حروف در کلام مرحوم شهید صدر

مرحوم شهید صدر در بحوث، جلد 1 صفحۀ 346، بحثی را مطرح می­کنند تحت عنوان «الثمرات العملیة للبحث عن مفاد الحروف و الهیئات».

ایشان برای این بحث، سه ثمره ذکر می­کنند که ثمرۀ دوم، خودش به دو ثمره، انحلال یافته و مجموعاً چهار ثمره را ذکر می­کنند.

ثمرۀ چهارم، در خصوص فرق بین هیأت تامه و هیأت ناقصه است که قصد ورود به آن را نداریم لذا تنها به ثمرۀ اول و دوم می­پردازیم که ثمرۀ دوم نیز به دو ثمره انحلال یافته و مجموعاً سه ثمره را دنبال می­کنیم.

از بین این سه ثمره، ثمرۀ اول، مهم­ترین ثمره است چون ثمرات بعدی نیز از متفرعات ثمرۀ اول محسوب می­شوند.

#### ثمرۀ اول: تحلیل واجب مشروط

ثمرۀ اول مربوط به بحثی است که مرحوم شیخ انصاری در تعیین مفاد واجب مشروط مطرح نموده­اند.

به طور مثال «إذا جاء زیدٌ، فأکرمه» دالّ بر وجوب تعلیقی اکرام زید است. معمول اصول­دانان، تعلیق و اشتراط را متوجه مفاد هیأت دانسته و از آن رو که مفاد هیأت، وجوب است، تحقق وجوب مشروط را نتیجه گرفته­اند.

##### اشکال مرحوم شیخ انصاری به وجوب مشروط

اما مرحوم شیخ انصاری بر خلاف معمول اصول­دانان مشی نموده و تحقق وجوب مشروط را با یک اشکال ثبوتی و یک اشکال اثباتی روبرو دانسته­اند.

اشکال ثبوتی وجوب مشروط، یک اشکال عامّ است که می­بایست در موضع مناسبش مورد بحث قرار گیرد و هم­اکنون به آن کاری نداریم.

اشکال اثباتی وجوب مشروط، مربوط به جایی است که وجوب، از هیأت استفاده شود نه از معنای اسمی؛ یعنی اگر گفته شود «إذا جاء زیدٌ، فأکرمه» اشکال مطرح می­شود اما اگر گفته شود «إذا جاء زیدٌ، فوجب إکرامه» اشکالی در آن وجود ندارد.

اشکال مرحوم شیخ انصاری به دلیل عدم امکان تقیید هیأت است که به دو جهت بازگشت می­کند؛ عدم امکان تقیید هیأت:

1. یا به جهت آن است که هیأت، از قبیل معانی حرفیه بوده و از آن رو که معانی حرفیه جزئی بوده و تقییدپذیر نیستند، نمی­توان هیأت را مقیّد و مشروط نمود.
2. و یا به جهت آن است که هیأت از سنخ معانی حرفیه است و معانی حرفیه، از قبیل معانی آلی، اندکاکی، و غیر استقلالی هستند, حال­آن­که قابلیت تقیید، به معانی استقلالی اختصاص دارد.

**سؤال**: به چه دلیل این اشکال را اثباتی دانستید؟ این اشکال نیز یک اشکال عقلی و ثبوتی محسوب می­شود.

**پاسخ**: اشکال ثبوتی وجوب مشروط، مربوط به عالم ملاکات و بحث­هایی از این قبیل است. اشکالی که در اینجا مطرح است، مربوط به آن است که در مقام اثبات و در لسان دلیل، از معنای اسمی برای افادۀ وجوب استفاده شده است یا از هیأت امر برای افادۀ وجوب استفاده شده که معنای حرفی است. این اشکال به حالتی اختصاص دارد که در لسان دلیل، از هیأت برای افادۀ وجوب استفاده شده باشد بنابراین اشکال اثباتی است.

اصول­دانان در مورد ثمرۀ اول و صحت و سقم اشکال مرحوم شیخ انصاری بحث نموده­اند. این بحث، به بحث از تحلیل حقیقت معانی حرفیه و مسلک­هایی که در این زمینه وجود دارد کشانده شده است چون هیئات از قبیل معانی حرفیه به شمار می­روند.

#### ثمرۀ دوم: امکان اطلاق­گیری از مفاد هیأت

ثمرۀ دوم، که متفرع بر ثمرۀ اول است، عدم امکان اطلاق­گیری از مفاد هیأت است. اگر تقیید هیأت ممکن نباشد، اطلاق­گیری از آن نیز صحیح نخواهد بود. مثلاً بنابر آنکه تقابل اطلاق و تقیید، از قبیل تقابل ملکه و عدم ملکه دانسته شود، در جایی که تقیید امکان­پذیر نباشد، اطلاق نیز امکان­پذیر نخواهد بود.

البته نکات موجود در ثمرۀ دوم، عمدتاً مربوط به بحث اطلاق و تقیید است و الا در بحث معنای حروف، نکته­ای بیشتر از ثمرۀ اول را در بر ندارد.

#### ثمرۀ سوم: مفهوم شرط

ثمرۀ سوم، مربوط به بحث مفهوم شرط است. مثلاً «إذا جاء زیدٌ فأکرمه» یک جملۀ شرطیه است. مرحوم شهید صدر می­فرمایند برای اینکه این جمله شرطیه، مفهوم داشته باشد، می­بایست دو رکن اساسی در آن فراهم باشد:

1. مفاد جملۀ شرطیه، «تعلیق الجزاء علی الشرط» باشد؛ یا به تعبیر دیگر مفاد جملۀ شرطیه، «انحصار الجزاء فی الشرط» باشد؛ لذا اگر مفاد جملۀ شرطیه صرفاً «سببیّة الشرط للجزاء» یا «الملازمة بین الشرط و الجزاء» باشد، دالّ بر مفهوم نخواهد بود. این مطلب، از بحث کنونی ما خارج است.
2. افزون بر «تعلیق الجزاء علی الشرط» لازم است، «معلَّق» سنخ الحکم باشد نه شخص الحکم. در جملۀ «إذا جاء زیدٌ فأکرمه» اگر، «أکرمه» را دالّ بر یک وجوب شخصی دانستیم، چنانچه این وجوب شخصی معلّق بر شرط و منحصر در آن باشد، با انتفای شرط، شخص این وجوب منتفی خواهد شد و مفهوم نخواهد داشت چون ممکن است وجوب دیگری ثابت باشد. پس برای اینکه جملۀ شرطیه مفهوم داشته باشد، باید سنخ الحکم نفی شود پس «معلَّق» باید سنخ الحکم باشد نه شخص الحکم.

مقصود از سنخ الحکم، حکم کلّی است لذا این بحث مطرح می­شود که جزای مستفاد از هیأت «أکرمه» کلّی است یا جزئی. اگر وضع هیأت را از قبیل «وضع عام، موضوع­له خاص» بدانیم و آن را از مفاهیم جزئیه قلمداد کنیم، طبیعتاً تعلیق حکم جزئی بر شرط، مفهوم شرط را نتیجه نمی­دهد. بنابراین بحث از تحلیل حقیقت معنای حرفی در مفهوم شرط نیز ثمره پیدا می­کند.

### امکان تقیید هیأت

آقای شهیدی[[1]](#footnote-1) نیز ثمرۀ اول را اصلی­ترین ثمرۀ بحث از معانی حرفیه دانسته­اند. به نظر می­رسد امکان تقیید و اشتراط وجوب مستفاد از هیأت، انکارناپذیر است. این مطلب بسیار واضح است لذا باید این درک وجدانی را معیار قرار داده و معانی حرفیه را به گونه­ای تحلیل کنیم که با این درک وجدانی هماهنگ شود. پس مسیر صحیح بحث، بالعکس است یعنی باید از صحت تقیید و اشتراط مفاد هیأت، حرکت نموده و در پایان به تحلیل صحیحی از حقیقت معانی حرفیه دست پیدا کنیم و از این طریق صحت و سقم مسلک­هایی که در این بین وجود دارد را روشن کنیم.

مثلاً در جملۀ «زیدٌ عالمٌ»، بین زید و عالم یک نسبت برقرار کرده­ایم؛ ما وجداناً می­فهمیم گاهی این نسبت را به صورت مطلق و گاهی آن را به صورت مقیّد بیان می­کنیم؛ یعنی گاهی عالم بودن را به شکل مطلق به زید نسبت می­دهیم و گاهی عالم بودن زید را مشروط به درس خواندن زید می­کنیم و می­گوییم: «اگر زید درس بخواند، عالم است».

این که ما می­توانیم مفاد نسبت را مقیّد و مشروط کنیم، و می­توانیم آن را به صورت مطلق بیان کنیم، در نِسَب تامه بسیار واضح است. در جایی که جملۀ مورد نظر دالّ بر نسبت ناقصه باشد نیز مطلب به همین شکل است. مثلاً «دیوار مدرسه» یک نحوه عمومیت دارد اما «دیوار مدرسۀ ما» به وسیلۀ «ما» مقیّد شده و نسبت به «دیوار مدرسه» خاص­تر شده است.

با عنایت به این درک وجدانی، اگر معنای حرفی را به آن شکلی که مرحوم آقای روحانی[[2]](#footnote-2) در توضیح مبنای محقق نائینی بیان نمودند، تحلیل کنیم، دیگر توان توجیه درک وجدانی خود را نداریم. مرحوم آقای روحانی در توضیح مبنای محقق نائینی فرمودند: معانی حرفیه از سنخ وجودات هستند و از آن رو که وجود دائماً متعیّن است، بنابراین امکان تقیید معانی حرفیه وجود ندارد چون حقیقت شیء متعیّن قابل تغییر نیست. سعه و ضیق یافتن یک شیء متوقف بر نامتعیّن بودن آن شیء است. شیء متعیّن شبیه مادّه و صورتی است که در فلسفه مطرح می­کنند؛ وقتی یک مادّه، معروض یک صورت قرار گرفته و موجود شده دیگر قابل تغییر نیست.

بنابراین طبق توضیح آقای روحانی وقتی معانی حروف را از سنخ وجود دانستیم، از آن رو که وجود، مساوق با جزئیت است، دیگر امکان تقیید را دارا نخواهد بود. البته جزئیت وصف مفاهیم حاکیه است نه وصف وجودات؛ مفاهیم حاکیه اگر از کثیرین حکایت کنند، کلّی و اگر از غیر کثیرین حکایت کنند، جزئی هستند پس جزئیت وصف مفهوم است نه وجود؛ بنابراین تعبیر جزئیت یک تعبیر مسامحی بوده و تعبیر دقیق­تر، تعبیر تعیّن است.

ما به حسب درک وجدانی، «دیوار مدرسه» را به عنوان یک معنای متعیّن و غیر قابل تقیید نمی­بینیم؛ یعنی چنین نیست که بگوییم در ذهن ما وجود یافته و متعیّن شده است و به هیچ وجه قابل تغییر نیست؛ ما بالوجدان می­توانیم «دیوار مدرسه» را به شکل مطلق به کار ببریم و می­توانیم آن را مقیّد نموده و بگوییم «دیوار مدرسۀ ما». پس هر چند هیأت اضافه­ای که بین «دیوار» و «مدرسه» وجود دارد، یک هیأت و نسبت ناقصه است، اما تقییدش امکان­پذیر است.

اولاً وقتی «دیوار مدرسه» را به کار می­بریم، پیش از اتمام جمله نیز یک معنایی از آن می­فهمیم؛ با گفتن این کلمه یک ربطی بین «دیوار» و «مدرسه» برقرار می­شود اما این ربط، از سنخ وجود نیست لذا تصویری که مرحوم آقای روحانی برای توضیح فرمایش محقق نائینی مطرح نمودند، با این درک وجدانی ناهماهنگ است.

پیش­تر اشاره کردیم که آقای شهیدی[[3]](#footnote-3) در اشکال به مبنای محقق نائینی \_بر اساس توضیحی که توسط مرحوم آقای صدر[[4]](#footnote-4) و مرحوم آقای روحانی نسبت به آن مطرح شده\_، بر همین نکته تأکید می­کنند که این مبنا، بر خلاف وجدان است. ما بالوجدان، معانی حرفیه را به صورت مفهوم درک می­کنیم نه به شکل وجودات. ما در صدد بیان آن هستیم که شاهد بر این درک وجدانی، آن است که وجودات، متعیّن هستند در حالی که آنچه ما از هیئات درک می­کنیم، تعیّن ندارد. بنابراین نسبت \_خواه نسبت تامه باشد و خواه ناقصه\_ می­تواند با قید خوردن، خاص­تر شود و یا بدون قید باقی مانده و به عمومیت خود، باقی بماند چون هیأت نامتعیّن است و یک نوع کلیّتی در معنایش نهفته است.

بنابراین این کلّیت و عدم تعیّنی که در هیئات وجود دارد، باید به هر شکل ممکن پذیرفته و توجیه شود چون آن را بالوجدان درک می­کنیم؛ به عبارت دیگر هر مسلکی که کلّیت و عدم تعیّن نسبت تامه یا ناقصه را زیر سؤال ببرد، کنار گذاشته می­شود چون با درک وجدانی ما ناهماهنگ است.

مرحوم شیخ انصاری با وجود این که طبق قواعد ادبی، معلّق­علیه در جملات شرطیه را، هیأت جمله می­دانند، امّا به دلیل اینکه «وضع عام، موضوع­له خاص» بودن وضع حروف را، به عنوان اصل مسلّم پذیرفته­اند، سعی می­کنند بر خلاف آنچه از کتب ادبی استفاده می­شود حرکت کنند و معلّق­علیه را مادّه قرار دهند نه هیأت؛ یعنی نفس اکرام را مقیّد می­کنند نه وجوب اکرام را؛ تا از این طریق مبنایی که در معنای حرفی اختیار نموده­اند زیر سؤال نرود. این در حالی است که به نظر می­رسد متوجه ساختن قید به هیأت که در کتب ادبی نیز بیان شده، مطابق با درک وجدانی ادباء بوده است؛ پس به حسب درک وجدانی، هیأت، یک نوع کلّیت و عدم تعیّن دارد که می­تواند مقیّد شود چون بدون کلیّت، تقیید معنا ندارد.

بنابراین به نظر می­رسد تقیید­پذیری هیأت و نسبت، مفروغ­عنه بوده و بحث در آن است که آیا فلان مسلک، تلازمی با تقییدناپذیری هیأت دارد یا ندارد! پس نباید از اصل تقییدپذیری هیأت بحث کرد بلکه باید از تلازم هر مسلک با این اصل مفروض بحث کرد.

وقتی به کلام مرحوم شیخ انصاری در مکاسب مراجعه می­کنیم در بدو امر متحیّر می­شویم که فرمایش مرحوم شیخ را چگونه باید درک کرد؛ چون ایشان سعی دارد با تکلفات بسیار زیاد، درک وجدانی خود را کنار گذاشته و بر مبنایی که در تحلیل معنای حرفی پذیرفته­ است تحفظ نماید. این نوعی تحمیل درک غیر وجدانی است.

در طرف مقابل، محقق خراسانی[[5]](#footnote-5) معنای حروف را از قبیل «وضع عام، موضوع­له عام» دانسته­اند. علت مطلب آن است که ایشان یک نوع عمومیّتی در معنای حرفی مشاهده می­کند که تا این قسمت از تفکر ایشان با درک وجدانی هماهنگ است. اما ایشان در مقام تحلیل این درک وجدانی، به مبنایی پایبند می­شوند که معنای اسم و حرف را یکسان می­داند؛ در حالی که این مطلب نیز خلاف وجدان است.

به نظر می­رسد هر یک از مبانی، گوشه­ای از حقیقت را نشان می­دهد. در حقیقت ما باید مجموعۀ ادراکات وجدانی خود را در نظر گرفته و تحلیلی ارائه دهیم که با این مجموعه هماهنگ باشد.

### ادراکات وجدانی ما از معنای حرفی

ما با چند درک وجدانی در خصوص معنای حرفی روبرو هستیم:

1. معنای حرفی، با معنای اسمی فرق دارد؛ بر همین اساس مبنای محقق خراسانی تخطئه می­شود چون ایشان معنای اسم و حرف را یکی دانستند.
2. معنای حرفی، مستقلاً تصور نمی­شوند بلکه آلی و اندکاکی بوده و به تعبیری که از حضرت علی علیه السلام نقل شده «الحرف ما دلّ معنیً فی غیره»[[6]](#footnote-6)؛ البته بنابر این تفسیر که ضمیر «غیره» به غیر آن معنا بازگشت کند \_نه غیر «ما»ی موصول\_ و اینکه وقتی می­گوییم معنای حرفی، در غیر است و استقلال ندارد، مقصودمان حرف بما أنه لفظ نیست بلکه مقصودمان مدلول حرف است؛ یعنی مدلول حرف غیر مستقل در مفهومیت است خواه لفظی در موردش به کار رفته باشد و خواه به کار نرفته باشد. ما در عالم ذهن با یک سری مفاهیم روبرو هستیم که معنای رابط دارند. البته پیش­تر گفتیم بحث کنونی ما ناظر به خصوص معانی حرفیه­ای است که از مقولۀ نسبت و ربط هستند نه مطلق معانی حرفیه؛ چون حروف انواع و اقسامی دارد که ممکن است تمامشان از مقولۀ ربط و نسبت نباشند.
3. سومین درک وجدانی آن است که معنای حرفی، از نوعی عمومیّت و کلیّت برخوردار است پس نه متعیّن است و نه جزئی چون اگر بخواهد متعیّن یا جزئی باشد، تقییدپذیر نخواهد. به عبارت دیگر بر خلاف مطلبی که مرحوم آقای روحانی تصویر نمودند، معنای حرفی از سنخ وجودات نیست.

البته این مطلب که اگر یک معنا، کلّی نبود دیگر تقییدپذیر نیست نیازمند بحث است. تلازم بین جزئیت و تقییدناپذیری، بحثی است که در کلام مرحوم شیخ مورد بحث قرار می­گیرد.

لذا به نظر می­رسد مناسب است نخست از این نکته بحث کنیم که آیا درک وجدانی سوم مبنی بر تقییدپذیر بودن نسبت تامه و ناقصه، با کلّی بودن معنای حرفی در تلازم است یا خیر؟

در جلسۀ آینده بحث را به همین جهت معطوف داشته و با محوریت فرمایش مرحوم آقای صدر در ثمرات معنای حرفی آن را دنبال می­کنیم. البته مرحوم آقای صدر ابتدا به تحلیل معانی حرفیه و سپس به ثمرات مترتب بر آن پرداخته­اند اما ما مسیر بحث را تغییر داده و آن را بر عکس دنبال می­کنیم یعنی قصد داریم ببینیم آیا می­توان این ثمره را مترتب نمود بدون اینکه معنای حرفی را کلّی دانست یا خیر.

آقای شهیدی هم در همان موضع به شکل مفصل وارد بحث شده­اند. طبیعتاً در کلمات دیگر اندیشمندان نیز، این بحث در مبحث واجب مشروط دنبال شده است. از کسانی که به شکل مفصل به این بحث پرداخته­اند و بحثشان نیز چاپ شده، آقای لاریجانی هستند.

1. کتاب مباحث الألفاظ ج۱، الثمرة العملیة للبحث عن معنی الحروف والهیئات، ص ۳۲۵ [↑](#footnote-ref-1)
2. منتقى الأصول، ج‏1، ص: 95 و 96 [↑](#footnote-ref-2)
3. کتاب مباحث الألفاظ ج۱، ۱- ایجادیة الحروف، ص ۱۸۳ [↑](#footnote-ref-3)
4. بحوث في علم الأصول، ج‏2، ص: 117 [↑](#footnote-ref-4)
5. كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 11 [↑](#footnote-ref-5)
6. الفصول المختارة، ص: 91: تعبیر روایت چنین است: «الحرف ما اوجد معنیً فی غیره» [↑](#footnote-ref-6)